

## درباره «انقلاب مداوم»

منبع: سایت پُلی استورم آمریکا – علیه اپورتونیزم و رویزنیزم  
برگردان: آمادور نویدی

فهرست:

- ۱- «انقلاب مداوم»
- ۲- تئوری بلشویکی رُشد
- ۳- نتیجه گیری
- ۳.۱- مسئله متحدان
- ۳.۲- مسئله ماهیت انقلاب
- ۳.۳- بی‌پرنسیپی

یکی از ارکان تروتسکیسم، تئوری «انقلاب مداوم» است. با این حال، افراد کمی درباره این تئوری چیزی می‌دانند. از این تئوری برداشتی کاملاً سطحی و مبتذل شایع است، که عمدتاً به استدلال‌هایی جداگانه درباره «انقلاب جهانی» خلاصه می‌شود، نظیر این که «استالین نتوانست انقلاب مداوم را تحمل کند»، چون که او «یک بناپارتیست، یک ترمیدوری، بود که در لوای سوسیالیستی، در صدد احیای سرمایه داری» بود.

برای تروتسکیست‌ها و انواع «شبه تروتسکیست‌ها و نیمه تروتسکیست‌ها»، این اندیشه پیش پا افتاده، بی نهایت مناسب است، برای این که از یک طرف به آن‌ها اجازه می‌دهد که معنای اندیشه‌های خود را، که بصورت پیش‌فرض «انقلابی» هستند، مخفی کنند و، از طرفی دیگر، مخالفان تئوری «انقلاب مداوم» را بعنوان مخالفان ایده انقلاب، بطور کلی، منفی نشان داده و طرد کنند.

ما، در این مقاله، این نمای مناسب را تجزیه و تحلیل کرده، و بطور خلاصه توضیح می‌دهیم که انقلاب مداوم از دید تروتسکی چیست و این فرضیه چه عواقب مرگباری برای جنبش انقلابی دارد و به کجا منجر می‌شود.

### ۱

## «انقلاب مداوم»

ریشه اندیشه‌های تروتسکی به آستانه انقلاب اول روسیه در سال ۱۹۰۵ برمی‌گردد. در آن زمان، در حزب جوان سوسیال دمکرات کارگری روسیه سردرگمی‌های زیادی وجود داشت که، این انقلاب کدام مسیر را باید بپیماید و کدام طبقات باید رهبری آن را بعهده بگیرند.

منشویک‌ها و هم‌قطار هایشان به سرشت دمکراتیک انقلاب آینده اشاره کردند، و هم‌زمان به ضعف پرولتاریا اشاره نمودند، که قادر نیست نقش رهبری را در دست بگیرد، و بنابراین، باید برتری رهبری را به بورژوازی تقدیم کند، و در آن انقلاب فقط باید در مسیر تحقق تکالیف بورژوا دمکراتیک آن کمک نماید.

بلشویک‌ها، به رهبری لنین، درحالی‌که موافقت داشتند که انقلاب بورژوا دمکراتیک است، اما با این حال، بر ضرورت مبارزه جهت رهبری طبقه کارگر پافشاری می‌کردند.

چرا؟ برای این که انقلاب ۱۹۰۵، زمانی اتفاق افتاد که پرولتاریا از قبل به صحنه تاریخی آمده بود، هنگامی که شرایط عقب‌ماندگی نیمه فئودالی، مبارزه بین طبقه کارگر و بورژوازی در روسیه از قبل، غلیان می‌کرد. بهمین دلیل است که گرچه بورژوازی به حذف بقایای ماقبل سرمایه داری دل‌بستگی داشت، اما بهیچ عنوان اشتیاقی به اجرای کامل وظایف دمکراتیک نداشت، بنابراین، حریف تازه نفس و جدید خود را تقویت کرد.

به گفته لنین، فقط طبقه کارگر، با ایجاد دیکتاتور انقلابی دمکراتیک در اتحاد با اقشار وسیع دهقانان- با رهبری طبقه کارگر- قادر است که نه صرفاً انقلاب بورژوا دمکراتیک را به پایان برساند، بلکه شرایط را برای رشد انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی فراهم سازد. بطور خلاصه، این اصل لنینیستی، و بلشویکی رشد است که درباره تداوم پروسه انقلابی بر دیدگاه‌های مارکس و انگلس استوار است.

تروتسکی، با موضع سنتریستی «میانه روی» سنتی خود، تلاش کرد که تحلیل های بلشویکی و منشویکی را در مفهومی که مشترکاً با آکساندر پاروس توسعه داده بود، «آشتی دهد». ویژگی های اصلی آن در آثار «۱۹۰۵»، «اختلافات ما»، «نتایج و چشم اندازها» تنظیم شد که توسط تروتسکی درباره موج حوادثی که روسیه را فرا گرفت، منتشر شد.

جهت صرف وقت و انرژی، ما هریک از این جزوه های «تاریخی» را به تفصیل بررسی نمی کنیم، بویژه که لنین بطور خلاصه به نتایج تروتسکی پرداخته و ماهیت تئوری «انقلاب مداوم» را در مقاله خود «درباره این دو خط انقلاب» به روشنی و مختصر شرح داده است.

«تروتسکی از بلشویک ها، تئوری اصلی آنها یعنی فراخوان آنها جهت یک مبارزه انقلابی پرولتاریایی قاطع برای به بدست گرفتن قدرت سیاسی توسط پرولتاریا را قرض گرفته است، درحالی که از منشویک ها، انکار نقش دهقانان را اقتباس کرده است. تروتسکی ادعا می کند که دهقانان به اقشار تقسیم شده اند، تغییر شکل داده اند؛ نقش بالقوه انقلابی آنها بیش تر و بیش تر تحلیل رفته است؛ در روسیه یک انقلاب ملی غیرممکن است؛ تروتسکی می گوید: «ما در عصر امپریالیسم زندگی می کنیم»، و «امپریالیسم ملت بورژوازی را در مقابل رژیم قدیمی قرار نمی دهد، بلکه پرولتاریا را در برابر ملت بورژوازی قرار می دهد».

این به چه معناست؟

تروتسکی و پاروس، درحالی که بر التزام انجام دگرگونی های بورژوا-دمکراتیک درون چارچوب انقلاب آینده موافقت داشتند، اما از دیدن آن در بورژوازی، طبقه ای که قادر به انجام این دگرگونی ها بود، خودداری کردند. با این حال، همان طوری که لنین مدعی شد، نه به این دلیل که بورژوازی علاقه ای به انجام این تکالیف در مبارزه ای شدید با پرولتاریا نداشت، بلکه صرفاً بدین جهت که بنظر آنها بورژوازی بسیار ضعیف بود.

... «خیلی خوب می شد که اگر ما حزب پیش تاز ژاکوبین را با چشم انداز دیکتاتوری در آینده، و با وظیفه انجام کارهای کثیف انقلاب را در حال حاضر داشتیم، رهبری صرفاً سیاسی را بر پرولتاریا نجات می دادیم. اما ما نمی توانیم، و کار کثیف باید بهر طریقی انجام داده شود و ما مجبوریم خودمان (ان کار کثیف) را انجام دهیم، برای این که ما انقلابیون صادقی هستیم، بنابراین، این بمعنای انحصار کردن آن است. انجام این کار کثیف انقلابی، سازمان دهی قیام به وظیفه اصلی سیاسی ما تبدیل می شود.» (لئون تروتسکی، نامه سیاسی دوم، سال ۱۹۰۵).

\*این «حزب ژاکوبین» در این مورد به حزب بورژوا-انقلابی اشاره دارد.

بنابراین، به گفته تروتسکی، اگر برخی شرایط عجیب و غریب در روسیه وجود نداشت، وی باید (منطقاً) به منشویک ها با امیدهای آنها جهت انقلابی کردن بورژوازی، ملحق می شد. اما، همان گونه که رُخ داد، پرولتاریا مجبور شده (دقیقاً مجبور شده) نقش رهبری انقلاب را تقبل کند، قدرت سیاسی را قبضه کند، و با انجام یک برنامه دمکراتیک، انتقال مستقیم به یک انقلاب سوسیالیستی را شروع کند.

پاروس از همین فرضیه حرکت نمود، وقتی که وی شعار «بدون تزار، اما یک دولت کارگری» را پیش نهاد کرد، که بنوعی سمبل تئوری «انقلاب مداوم»، به نوعی از طرح انقلابی کلاسیک تروتسکیستی تبدیل گشت.

در نگاه اول، این شعار برای خواننده مدرن خیلی واضح بنظر نمی رسد، بعلاوه، در کل چیزی نمی گوید. با این وجود، در زمینه تئوری «انقلاب مداوم»، این شعار سنگ بنایی است که نمایانگر مسیر اصلی برای یک دیکتاتوری نامحدود از کارگرانی است که در حال حاضر در مرحله دمکراتیک هستند.

این دیکتاتوری («دولت کارگری») است که، بگفته تروتسکی، کلید توسعه بیش تر انقلاب بورژوا-دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی است: «دولت کارگری» ابتدا برنامه دمکراتیک را انجام می دهد و بعد به اجرای برنامه سازمان دهی مجدد سوسیالیستی می پردازد. این آسان و سر راست است.

بنابراین، ممکن است شما در اینجا پرسید که مسئله چیست؟ مسئله فقط این نیست که تروتسکی مراحل انقلاب بورژوا-دمکراتیک و سوسیالیستی را باهم قاطی می کند، بلکه جهت تغییر برنامه حداقل «دولت کارگری» به برنامه حداکثر، اصل رشد را به طرحی مکانیکی تبدیل می سازد.

مسئله فقط این نیست که تروتسکی در واقع خواهان ایجاد یک دیکتاتوری سوسیالیستی («دولت کارگری») در چارچوب یک کودتای بورژوا - دمکراتیک است، و بدین طریق از روی مراحل انقلاب می پرد. مسئله نیز این است که تروتسکی، بعنوان بخشی از برنامه خود، اصل دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان را رد می کند. چرا؟ برای این که تروتسکی سرشت انقلابی دهقانان را انکار می کند.

برای تروتسکی، دهقانان توده ای بی شکل، بی فایده، مجموعه ای از صفرها هستند که فقط می توانند ابزار دست بورژوازی یا پرولتاریا باشند:

«ولی آیا امکان وجود ندارد که دهقانان، پرولتاریا را کنار بزنند و جایش را بگیرند؟ این غیرممکن است. تمام تجارب تاریخی در مخالفت با این فرضیه است. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که دهقانان مطلقاً نمی‌توانند نقش سیاسی مستقلی ایفا کنند.» (تروتسکی، «نتایج و چشم اندازها»، سال ۱۹۰۶).

اطاعت بی چون و چرا و بی حد و مرز این توده (دهقانان) از پرولتاریا – اینست تعبیر تروتسکی از ایده سلطه پرولتاریا. برای این‌که توده دهقان بطور عمده یک نیروی ارتجاعی، و ضدانقلابی است که با آن هیچ ائتلافی، هیچ دیکتاتوری دمکراتیک مشترکی در هیچ مرحله‌ای از توسعه انقلاب نمی‌تواند وجود داشته باشد. در غیراین صورت – همان‌گونه که لنین گفت – یعنی تضعیف انرژی انقلابی پرولتاریا، مجبور کردن پرولتاریا به ترک اهداف انقلابی خود، و «خود محدود سازی» آن در مسیر فتح سوسیالیسم:

«ممکن است اعتراض شود که من به وضعیتی فکر می‌کنم که در آن دیکتاتوری کارگران بی حد و مرز است، درحالی که در واقع چیزی که ما درباره اش حرف می‌زنیم، دیکتاتوری ائتلافی بین پرولتاریا و دهقانان است. خیلی خوب، اجازه بدهید که این مخالفت را در نظر بگیریم. اخیراً دیده ایم که چگونه پرولتاریا، علی‌رغم بهترین مقاصد نظریه پردازانش، باید در عمل، آن خط مرزی منطقی را انکار کند که باید آنرا به یک دیکتاتوری دمکراتیک محصور نماید.

حالا لنین پیش‌نهاد می‌کند که خودمحدودیتی سیاسی پرولتاریا باید با یک «حفاظ» آشکار ضدسوسیالیستی در قالب موژیک بعنوان همدست یا همکار دیکتاتور تکمیل گردد. اگر این بدین معنا باشد که حزب دهقانی، که قدرت را با سوسیال دمکرات‌ها شریک است، اجازه ندهد که بی‌کارها و اعتصاب کنندگان بحساب هزینه دولتی حمایت شوند، و با گشودن کارخانه‌ها و شرکت‌های دولتی که توسط سرمایه داران بسته شده اند مخالفت کند، پس، این بدین معناست که در اولین روز ائتلاف نیز، یعنی مدت‌ها قبل از انجام وظایف خود، پرولتاریا با دولت انقلابی وارد درگیری خواهد شد. این درگیری می‌تواند یا به سرکوب کارگران توسط حزب دهقانی پایان یابد، یا به حذف حزب از قدرت منتهی گردد. هیچ‌کدام از راه حل‌ها با یک ائتلاف دیکتاتوری «دمکراتیک» ارتباط زیادی ندارد.

گره کار در اینست که بلشویک‌ها مبارزه طبقاتی پرولتاریا را فقط تا لحظه پیروزی انقلاب می‌بینند، بعداً آن‌ها آنرا بطور موقت حل شده در ائتلاف «دمکراتیک» می‌بینند، که دوباره در فرم خالص خود ظاهر می‌شود. این بار بعنوان یک مبارزه مستقیم جهت سوسیالیسم- فقط پس از برقراری قطعی یک سیستم جمهوری. درحالی‌که منشویک‌ها، از پندار انتزاعی که «انقلاب ما یک انقلاب بورژوایی است»، شروع می‌کنند و به این ایده می‌رسند که پرولتاریا باید تمام تاکتیک‌های خود را با رفتار بورژوازی لیبرال وفق دهد و اطمینان حاصل کند که قدرت دولتی به آن بورژوازی منتقل شود. بلشویک‌ها از پندار انتزاعی مشابهی – «دیکتاتوری دمکراتیک، نه دیکتاتوری سوسیالیستی» شروع می‌کنند – و به ایده پرولتاریایی می‌رسند که قدرت دولتی را در دست دارد و محدودیت‌های بورژوا – دمکراتیک را بر خود تحمیل می‌کند. این حقیقت دارد که اختلاف بین آن‌ها در باره این امر بسیار قابل توجه است: درحالی‌که ویژگی‌های ضدانقلابی منشویسم قبلاً کاملاً ظاهر شده است، انواع ویژگی‌های بلشویسم احتمالاً تنها در صورت پیروزی به تهدیدی جدی تبدیل می‌شود. البته این حقیقت که هر دو منشویک‌ها و بلشویک‌ها همیشه درباره سیاست «مستقل» پرولتاریا حرف می‌زنند، (منشویک‌ها در ارتباط با بورژوازی لیبرال و بلشویک‌ها با دهقانان) بهیچ وجه این واقعیت را عوص نمی‌کند که هر دو، در مراحل مختلف توسعه وقایع، از عواقب مبارزه طبقاتی ترسیده اند و آرزو دارند که آنرا با ساختارهای متافیزیکی خودشان محدود سازند.» تروتسکی، «اختلافات ما»، ۱۹۰۵.

بنابراین، تنها کاری که این گله دهقانان می‌توانند درست انجام دهند، اینست که با تمام وجود خودشان را به پرولتاریا تسلیم کنند، که با اقدامات حماسی خود آنرا بجایی رهبری می‌کند:

«در چنین اوضاعی، که با انتقال قدرت به پرولتاریا بوجود آمده است، هیچ کاری برای دهقانان باقی نمی‌ماند که انجام بدهند، مگر این‌که دور رژیم دمکراسی کارگران جمع شوند. خیلی مهم نیست، زیرا حتی اگر این دهقانان این‌کار را با درجه‌ای از آگاهی انجام دهند، بیش‌تر از آن چیزی نیست که معمولاً گرد رژیم بورژوازی تجمع می‌کنند. اما از آنجایی‌که هر حزب بورژوایی که بر آرای دهقانان فرمان می‌دهد، عجله می‌کند تا از قدرت خود جهت کلاهبرداری و فریب دهقانان استفاده کند، و بعد هم، اگر بدترین اتفاق ممکن رخ دهد، جای خودش را به حزب سرمایه داری دیگری می‌سپارد، تمام نیروهایش را بمنظور رشد سطح فرهنگی روستا و پیش‌رفت آگاهی سیاسی دهقانان وارد بازی می‌کند.

از آن چیزی که ما در بالا ذکر کردیم، روشن می‌شود که ما چگونه ایده «دیکتاتوری پرولتری و دهقانی» را ارزیابی می‌کنیم. موضوع واقعا این نیست که آیا ما اصولاً آنرا قابل قبول می‌دانیم، آیا چنین فرمی از همکاری سیاسی را «می‌خواهیم یا نمی‌خواهیم». ما واقعا فکر می‌کنیم که این امر تحقق پذیر نیست – حداقل در حس فوری مستقیم. «تروتسکی «نتایج و چشم اندازها.»

برخورد تروتسکی نسبت به دهقانان خیلی نزدیک به برخورد سوسیال دمکرات برجسته دیگر، فردیناند لاسال است، کسی‌که پرولتاریا را بعنوان تنها نیروی انقلابی در جامعه در نظر می‌گرفت. بعقیده لاسال، همه طبقات و اقشار غیرپرولتری هنوز همان توده بی نظم ضدانقلابی هستند، که طبقه کارگر نسبت به آنها هیچ وظیفه‌ای ندارد.

ما فکر نمی‌کنیم که «لئو داویدویچ» (اسم اصلی تروتسکی)، از همین عقیده فراتر رفته باشد. استدلال درباره ذات بالقوه ارتجاعی دهقانان، دقیقاً مبنایی است که تروتسکی براساس آن ایده عدم امکان ساخت سوسیالیسم در یک کشور را بنا نهاد. بنابراین، تروتسکی در ترجمه خود از «نیروهای محرک و چشم اندازهای انقلاب روسیه» کائوتسکی، هشدار می‌دهد:

«البته، پرولتاریای در قدرت هرکاری که در توانش باشد انجام می‌دهد تا باعث درگیری نابهنگام با دهقانان نشود؛ اما از آنجایی که تصاحب قدرت نه فقط سرست طبقاتی آنرا تغییر نمی‌دهد، بلکه، برعکس، حتی آنرا با قاطبیت بیش‌تری ظاهر می‌سازد؛ از آنجایی که نمی‌تواند از کارگران کشاورزی در مبارزه آن‌ها جهت زندگی انسانی حمایت نکند، در پایان، درگیری بین پرولتاریا و دهقانان «قدرت‌مند» اجتناب ناپذیرست. اما این سرآغاز پایان خواهد بود. درگیری چگونه پایان می‌یابد؟ مطمئناً نه با این واقعیت که نمایندگان پرولتاریا از نیمکت های وزیری به سوی اپوزسیون بروند. شرایط خیلی جدی تر می‌شود. درگیری به جنگ داخلی و شکست پرولتار منجر می‌شود. هیچ «راه برون‌رفت» دیگری در درون چارچوب انقلاب ملی از سلطه سیاسی پرولتاریا تحت شرایط اجتماعی ما وجود ندارد. بهمین دلیل است که پرولتاریا، در اولین دوره سلطه خود، با موضوع مرگ و زندگی، یک وظیفه سترگ مواجه می‌شود: جهت شکستن چارچوب ملی انقلاب روسیه، با حرکت درآوردن تمام منابع قدرت موقت تا این‌که کودتای ملی به یک حادثه ضمنی از انقلاب اروپا تبدیل شود. این مسیری است که از کل شرایط انقلاب دنبال می‌شود.» (در روسیه: اچ تی تی پی//ایسکرا-پژوهش. آرگ/تروتسکی/مداوم/فصل ۲۳. اس اچ تی ام ال)

(in Russian: <https://iskra-research.org/Trotsky/Permanent/chapter23.shtml>)

همین نتیجه گیری را لئو داویدویچ (تروتسکی) در پیش‌گفتار سال «۱۹۰۵» خود نوشته است.

«این بیانیه نسبتاً طولانی این اندیشه را تعریف می‌کند که انقلاب روسیه، اگرچه مستقیماً با اهداف بورژوازی مرتبط است، نمی‌تواند از آن اهداف کوتاهی کند؛ انقلاب نمی‌تواند وظایف فوری، و بورژوایی خودش را حل کند، مگر آن‌که پرولتاریا در قدرت باشد. و زمانی‌که پرولتاریا قدرت را در دستان خود داشته باشد، نمی‌تواند در چارچوب بورژوایی انقلاب محدود باقی بماند. برعکس، دقیقاً جهت تضمین پیروزی خود، پیش‌تاز پرولتری باید در همان ابتدایی ترین مراحل حکومت خود هجوم بسیار عمیقی را نه فقط به روابط فئودالی، بلکه به روابط مالکیت بورژوایی اعمال کند. درحین انجام این‌کار، نه فقط با همه گروه‌های بورژوایی که در مراحل ابتدایی مبارزه انقلابی خودش از آن حمایت کرده بود، بلکه همچنین با توده های وسیع دهقانان، که با همکاری آن‌ها – پرولتاریا – بقدرت رسیده است، وارد درگیری خصمانه می‌شود.

در یک کشور عقب افتاده، تضادها بین یک دولت کارگری و اکثریت قریب به اتفاق دهقانان، فقط در سطح بین المللی، در عرصه یک انقلاب پرولتری جهانی می‌تواند حل و فصل شود. پرولتاریای پیروزمند، بنابه ضرورت تاریخی، محدوده تنگ بورژوا – دمکراتیک انقلاب روسیه را می‌شکند، و مجبور می‌شود که محدوده های ملی و دولتی خود را نیز بشکند. بعبارت دیگر، باید آگاهانه جهت انقلاب روسیه بکوشد تا به سرآغازی برای یک انقلاب جهانی تبدیل گردد».

از این‌رو، پرولتاریا با یک چنین شریک بی اعتباری مانند دهقانان در پشت خود در روسیه زراعتی، بدون حمایت طبقه کارگری که در کشورهای توسعه یافته سرمایه داری بقدرت رسیده باشند، نمی‌تواند برای مدت طولانی سلطه خود را اعمال نماید:

«اما سیاست سوسیالیستی طبقه کارگر تا کجا می‌تواند در شرایط اقتصادی روسیه بکار برده شود؟ ما با قاطبیت می‌توانیم یک چیز را بگوئیم – این‌که کشور با موانع سیاسی زودتر روبرو می‌شود تا این‌که از عقب‌ماندگی فنی کشور تلو تلو بخورد. بدون حمایت دولتی مستقیم پرولتری اروپا، طبقه کارگر روسیه نمی‌تواند در قدرت باقی بماند و سلطه موقت خود را به یک دیکتاتوری سوسیالیستی بادوام تبدیل کند. حتی برای یک لحظه هم در این‌باره نمی‌توان شک کرد. اما از طرفی دیگر، هیچ شکی وجود ندارد که انقلاب سوسیالیستی در غرب می‌تواند ما را قادر سازد که سلطه موقت طبقه کارگر را مستقیماً به یک دیکتاتوری سوسیالیستی تبدیل کنیم.» تروتسکی، نتایج و چشم اندازها ۱۹۰۶.

چشم اندازها چه هستند؟ روشن‌ترین نیستند.

«ما باید بدون منتظر ماندن برای سایرین، مبارزه را در خاک ملی خودمان آغاز کنیم و با اطمینان کامل که ابتکار ما انگیزه را برای مبارزه در کشورهای دیگر فراهم می‌کند، ادامه دهیم؛ و اگر چنین نشود، این ناامیدکننده خواهد بود که فکرش را بکنیم- همان‌طوری‌که هردو، تجربه تاریخی و ملاحظات تنوریک ثابت می‌کند- برای مثال، این‌که روسیه انقلابی، قادر شود خودش را در برابر اروپای محافظه کار حفظ کند، یا آن‌که آلمان سوسیالیستی بتواند در جهان سرمایه داری منزوی بماند.» تروتسکی، برنامه صلح.

این ارزش را دارد در این‌جا تأکید شود که، تروتسکی برخلاف سنت معروف خود مبنی بر پریدن از این شاخه به آن شاخه، به این ایده خود حتی پس از اکتبر وفادار ماند. عدم اعتقاد تروتسکی به قدرت پرولتاریای روسیه در پس‌گفتار مقاله وی «برنامه صلح»، نوشته شده در سال ۱۹۲۲ آشکارست:

«این ادعا، چندین بار در برنامه صلح تکرار شده است»، به این معنا که انقلاب پرولتری نمی‌تواند بطور پیروزمندانه در یک چارچوب ملی به نتیجه برسد، شاید برای برخی از خوانندگان با تجربه پنج سال جمهوری شوروی ما رد شده باشد. اما یک چنین نتیجه‌گیری بی پایه است.»

(...)

مذاکرات تجاری با دولت‌های بورژوایی، امتیازات، کنفرانس ژنو و غیره، اسنادی واضح از عدم امکان ساخت سوسیالیست منزوی درون یک چارچوب دولت ملی است. تا موقعی که بورژوازی در دیگر کشورهای اروپایی در قدرت باقی بماند، ما مجبور هستیم، که در مبارزه علیه انزوای اقتصادی، پیگیر سازش‌هایی با جهان سرمایه داری باشیم.

(...)

در همان حال، با اطمینان می‌توان گفت که این سازش‌ها، در بهترین حالت، بما کمک می‌کند که این یا آن زخم اقتصادی را بهبود بخشیم، این یا آن گام را جلو ببریم، اما رشد واقعی اقتصاد سوسیالیستی در روسیه تنها پس از پیروزی پرولتاریا در مهم‌ترین کشورهای اروپایی میسر می‌شود.»

بنابراین، منبع انگاره تروتسکیستی عدم امکان بنای سوسیالیسم در یک کشور واحد را کشف کرده ایم. این انگاره اینست که:

**الف)** اعتقاد به سرشت ارتجاعی دهقانان، که بناچار با پرولتاریای انقلابی درگیر می‌شود- البته، در واقع اگر از اهداف انقلابی بدفاع برخیزد؛

**ب)** اعتقاد به عدم توانایی پرولتاریا جهت رهبری دهقانان کارگر در مسیر ساخت سوسیالیستی.

بعلاوه، هر دو این اظهارات اساس تئوری «انقلاب مداوم» تروتسکی هستند. این درواقع، ماهیت تئوری تروتسکیستی است.

## ۲

### تئوری بلشویکی رشد

نظر لنین درباره رشد انقلاب بورژوا-دمکراتیک به یک انقلاب سوسیالیستی کاملا مغایر با ایده تروتسکی است.

**اول**، همان‌گونه که در قسمت اول ذکر شد، مسئله سُلطه پرولتاریا در انقلاب بورژوا-دمکراتیک بشکلی دیگر مورد بررسی قرار گرفت. درحالی که تروتسکی سرشت رهبری پرولتاریا را برسمیت می‌شناسد، برای این که بورژوازی روسیه ضعیف است و قادر نیست از عهده تحقق تکالیف انقلاب بورژوا-دمکراتیک برآید، اما درک لنین از هژمونی پرولتاریا از مفروضات کاملا دیگری ناشی می‌شد.

بورژوازی روسیه قادر نیست انقلاب بورژوایی را رهبری کند، نه به این دلیل که ضعیف است، بلکه برای این که از قبل ضدانقلابی شده است، پیش از این در مبارزه طبقاتی با پرولتاریا درگیر شده است، و به هیچ اصلاحات دمکراتیکی علاقه ای ندارد.

به همین دلیل است که امیدهایی که بورژوازی بتواند انقلاب دهقانی (بورژوا-دمکراتیک در ماهیت) را به پایان برساند، بی پایه است. بورژوازی از نیروهایی می‌ترسد که ممکن است با یک چنین انقلابی بیدار شوند و بهر طریق ممکن تلاش کنند تا این خطر را با تقویت هژمونی سیاسی خود (نقش رهبری) در توده های پریشان دهقانی مهار کنند.

بنابراین، هدف تاکتیک‌های بلشویکی نه نادیده گرفتن بورژوازی (مانند تروتسکیست‌ها) بود و نه در «هُل دادن» آن بسمت انقلاب (مانند منشویک‌ها)، بلکه هدف منزوی ساختن بورژوازی از جنبش انقلابی دهقانان بود، زیرا که رهبری بورژوازی صریحا در مسیر انطباق و حفظ سیستم کهنه بود.

**دوم**، برخلاف تروتسکی، که دهقانان را توده بی شکل خرده بورژوایی می‌بیند که تنها بعنوان حامی موقت پرولتاریا خدمت می‌کند، لنین در دهقانان نیروی محرکه پشت انقلاب بورژوا-دمکراتیک، متحد پرولتاریا در تحقق انقلاب، با انرژی شگرف را دید.

#### ولادیمیر ایلیچ لنین

در اتحاد با این طبقه است که پرولتاریا جهت ایجاد یک دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک قدرت را کسب می‌کند: تشکیلاتی جهت پاکسازی کشور از سیستم فئودالی-اربابی (زمین‌داری).

«درواقع، آیا واضح نیست که تا آنجایی که به پرولتاریا ربط پیدا می‌کند، مبارزه جهت جمهوری بدون اتحاد با توده های خرده بورژوازی غیرممکن است؟ آیا واضح نیست که بدون دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان سایه امیدی جهت پیروزی این مبارزه وجود ندارد؟ (... ) اگر ما، مردم انقلابی، یعنی، پرولتاریا و دهقانان می‌خواهیم «بایکدیگر علیه حکومت استبدادی بجنگیم»، ما باید با یکدیگر تا آخر علیه آن بجنگیم، باهم آنرا به پایان برسانیم، و در کنارهم بایکدیگر در دفع تقلابهای اجتناب ناپذیر بایستیم تا آنرا بحالت اول برگردانیم (...)!

اگر حکومت استبدادی روسیه، حتی در این وهله، نتواند با خرید یک قانون اساسی کوچک راهی جهت نجات خود بیابد، اگر نه تنها متزلزل شود، بلکه در واقع سرنگون گردد، در آن صورت، آشکارست که جهت دفاع از این دست‌آورد، تلاش عظیمی از انرژی انقلابی از سوی تمام طبقات مترقی لازم می‌شود. این «دفاع»، بهرحال، چیزی نیست بجز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان! هرچه بیشتر دست‌آورد داشته باشیم و با شدت بیشتری از دست‌آوردها دفاع کنیم، ارتجاع غیرقابل اجتناب آینده کمتر قادر می‌شود بعدها مجددا قدرت را تصاحب کند، فواصل واکنش کوتاهتر می‌شود، و وظیفه رزمنده های پرولتاریا که بعد از ما می‌آیند، آسانتر خواهد شد) «لنین، دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان.»

باید متذکر شد که هر دو انقلاب ۱۹۰۵ و انقلاب فبریه ۱۹۱۷، آزمون‌هایی از اشکال خودبخودی چنین دیکتاتوری انقلابی – دمکراتیک کارگران و دهقانان را نشان دادند. در انقلاب اول، اقدامات مشترک متعددی از سازمان‌های دهقانی و کارگری وجود داشتند؛ در انقلاب دومی، نمایندگان شوراهای بدنام کارگران، دهقانان و سربازان در آن، در طول بهار ۱۹۱۷ (وقتی که لنین شعار معروف «همه قدرت به شوراها» را پیشنهاد کرد)، جایی که نه فقط دهقانان و مردم محیط دهقانی غالب شدند، بلکه از نظر سیاسی خط منشویک – سوسیالیست‌های انقلابی را حفظ کرده بودند.

چگونه این دیکتاتوری انقلابی – دمکراتیک قادر می‌شود به یک دیکتاتوری سوسیالیستی توسعه یابد؟ لنین آدم ساده دلی نبود، که به دهقانان کیفیت‌هایی بدهد که در خور آن‌ها نبود. وی در صحبت از سرشت انقلابی دهقانان، صفات ارتجاعی را که از موقعیت آن‌ها در تولید اجتماعی بعنوان مالکان خرده پا ریشه می‌گرفت را فراموش نکرد.

«ناگفته نماند که اگر قرار بود، سوسیال دمکرات‌ها متمایز بودن طبقاتی پرولتاریا در برابر خرده بورژوازی را حتی برای لحظه ای فراموش کنند، اگر قرار بود آن‌ها با این یا آن حزب خرده بورژوازی روشن فکر بدقول اتحادی ناپهنگام و بی سود تشکیل دهند، اگر قرار بود سوسیال دمکرات‌ها از اهداف مستقل خود حتی برای لحظه ای و نیاز(در تمام موقعیت‌ها و ضروریات سیاسی، در تمام بحران‌ها و تحولات سیاسی) را جهت اهمیت دادن به توسعه آگاهی طبقاتی پرولتاریا و تشکیلات سیاسی وابسته به آن، از چشم خود دور سازند، آن‌گاه شرکت در دولت انقلابی موقت فوق العاده خطرناک خواهد بود. اما تحت چنین موقعیتی، هرگام سیاسی، تکرار می‌کنیم، بهمان اندازه خطرناک خواهد بود) «لنین، دیکتاتوری انقلابی- دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان.»

دیکتاتوری انقلابی – دمکراتیک کارگران و دهقانان به دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا توسعه می یابد، نه به دستورالعمل «دولت کارگری»، آن طوری که تروتسکی پیشنهاد کرد، بلکه از طریق یک تاکتیک نو – تاکتیک جدا کردن عناصر پرولتاریا از خرده بورژوازی. یعنی، جدا از دهقانان بعنوان طبقه ای از نزدیکترین اقشار به پرولتاریا- قبل از هر چیز فقیرترین دهقانان – در اتحادی که پرولتاریا دیکتاتوری انقلابی – دمکراتیک را به دیکتاتوری سوسیالیستی، به یک دیکتاتوری از پرولتاریا و فقیرترین دهقانان تغییر دهد.

از این نظر، مبادی و اصول رشد لنین وابسته به تلفیق اقشار مختلف دهقانان به پرولتاریا در طول انجام انقلاب سوسیالیستی است.

«ابتدا، با کلّ دهقانان علیه رژیم سلطنتی، علیه زمین‌داران، علیه قوانین قرون وسطایی (که تا آن اندازه انقلاب بوروایی، بورژوا – دمکراتیک باقی می‌ماند). سپس، با دهقانان فقیر، با نیمه پرولتراها، با تمام استثمارشدگان، علیه سرمایه داری، از جمله ثروت‌مندان روستایی، کولاک‌ها، سودجویان، و تا آن حد انقلاب به یک انقلاب سوسیالیستی تبدیل می‌شود.» (لنین، انقلاب پرولتاری و کائوتسکی مرتد).

پروسه توسعه انقلاب روسیه این‌گونه صورت گرفت:

در فوریه ۱۹۱۷، انقلاب بورژوا- دمکراتیک، پرولتاریا در اتحاد با دهقانان و اقشار شهری غیر پرولتاری انجام گرفت، و پیروز گشت. آن‌گاه، طی بهار و تابستان – تضادهای حل نشده فاز دمکراتیک منجر به گسترده ترین جنبش دهقانی شد که املاک زمینی را تصرف کرد، تا آنجایی که دولت بورژوایی با سرکوبی به همان اندازه گسترده به آن پاسخ داد.

دهقانان که پی بردند با روش‌های «مسالمت آمیز» نمی‌توان انقلاب بورژوا – دمکراتیک را بیپایان رساند، با تمام توده خود شروع به حمایت از بلشویم ها نمود، که بطور موازی در نبردی سرنوشت ساز با بورژوازی درگیر شد. و در اکتبر ۱۹۱۷، انقلاب های ضدفئودالی، بورژوا – دمکراتیک و سوسیالیستی در یک روند واحد ترکیب شدند.

در بهار ۱۹۱۸، قشر بندی در میان دهقانان شروع شد:

«کمیته های فقرا» («کومبیدی»)، متحد جدید دیکتاتوری پرولتاریا در حومه شهرها متولد شدند. فعالیت‌های کومبیدی‌ها نابودی کامل زمین‌های مالکانی بود که با مقاومت کولاک‌ها مواجه بودند، و علیه شوراها شورش می‌کردند. براین اساس، پرولتاریا در سرکوب شورش‌های این کولاک‌ها حمایت قوی دهقانان فقیر و بخشی از طبقه متوسط را پیدا می‌کند.

شوراها نماد دیگری از تاکتیک‌های لنینیستی است. پس از فوریه ۱۹۱۷، از نظر سیاسی، نمایندگان شوراها کارگران و دهقانان کاملاً در دست منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی بود، که بی‌چون و چرا به دولت موقت بورژوازی اعتماد داشتند. نقش بلشویک‌ها در این شوراها جزیی بود. بهر حال، همچنان‌که روند انقلاب ریشه دارتر شد، عناصر رادیکال وزن بیش‌تر و بیش‌تری در شوراها کسب کردند - این‌ها در شهرها بلشویک‌ها بودند، و در حومه شهرها متحدان موقت آن‌ها بشکل جناح چپ حزب سوسیالیست‌های انقلابی بودند. در ماه‌های سپتامبر و اکتبر، شوراها به سمت چپ رفتند، که دلیل دیگری در تصمیم بلشویک‌ها جهت قبضه گرفتن قدرت شد.

متعاقباً، اتحاد بلشویک‌ها با انقلابیون سوسیالیست‌های انقلابی چپ در ژوئیه ۱۹۱۸ به همان دلیل انشعاب روستا از هم گسیخت.

«روستاها دیگر متحد نبودند. دهقانان، که مردانه در برابر مالکان زمین جنگیده بودند، اکنون به دو بخش انشعاب کرده اند - بخش دهقانان خوشبخت‌تر و اردوگاه دهقانان فقیر که، همگام با کارگران، به پیش‌روی استوار خود بسوی سوسیالیسم ادامه دادند، و از جنگ با مالکان زمین تا جنگ با سرمایه، قدرت پول، و استفاده از اصلاحات ارضی وسیع بنفع کولاک‌ها تغییر کردند. این مبارزه دست طبقات زمین‌دار و استثمارگر را قطع کرد؛ این امر انقلاب ما را در مسیر سوسیالیستی قرار داد که طبقه کارگر شهری بسیار سخت و بشدت تلاش کرد آن‌را در اکتبر براه بیان‌دازد، اما در امتداد آن قادر نمی‌شد انقلاب را با موفقیت رهبری کند، مگر این‌که در روستاها حمایت راسخ، عمدی و محکم دهقانان را پیدا کند.» (لنین، «سخنرانی در اولین کنگره سراسری ادارات زمین، کمیته های دهقانان فقیر و کمون‌ها»).

در این نبرد انقلابی در روستاها، سوسیالیست‌های انقلابی چپ، که منافع بخش میانی دهقانان را بیان می‌کردند، در کنار اردوگاه کولاک‌ها قرار گرفتند، و تبدیل انقلاب بورژوا-دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را تکمیل کردند.

شوراهای دهقانان عاقبت در روستاها به قدرت رسیدند، و کمیته‌های ولوست و زمستوها (دادگاه‌های قضایی روستا در زمان تزار) را که در دست کولاک‌ها بود، جایگزین کردند. در شوراهای روستاها، پروسه انتخابات مجدد نمایندگان بعد از اکتبر شروع شد، که با اخراج عناصر کولاک و معرفی نمایندگان فقرای روستایی همراه بود، که با حزب بلشویک برابری می‌کردند.

بنابراین، بالاخره دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه بشکل قدرت شورا در شهر و روستا ایجاد شد. بعلاوه، در روستاها، قدرت پرولتاریا، ضمن حمایت و سازمان‌دهی دهقانان فقیر در مبارزه علیه کولاک‌ها، بدنبال این بود که اقشار متوسط را بسمت فقرا بکشاند تا اتحاد طبقه کارگر و اکثریت قریب به اتفاق دهقانان مورد نیاز جهت ساخت سوسیالیستی را استحکام بخشد.

بطور کلی، دینامک رشد انقلاب بورژوا-دمکراتیک به یک انقلاب سوسیالیستی چنین است.

تنوری و پراتیک لنینیستی هیچ رابطه‌ای با تنوری «انقلاب مداوم» تروتسکیستی ندارد. این جزئیات از این‌جهت بویژه مهم است که حتی پس از مرگ لنین، تروتسکی، با استفاده از بی‌تجربگی توده‌های حزبی (بویژه جوانان) که به انقلاب و سازندگی سوسیالیسم جذب شده بودند، فعالیت ادبی شدیدی را گسترش داد، و تلاش کرد تا خودش را بعنوان الهام‌گر باهوش انقلاب اکتبر و پیغامبر واقعی نشان دهد، کسی‌که یافته‌هایش در زمینه استراتژی انقلاب توسط خود لنین مورد استفاده قرار گرفته بود، کسی که قبلاً، بگفته تروتسکی، همان‌گونه که بیاد می‌آوریم، از «ویژگی‌های ضدانقلابی بلشویسم» دفاع می‌کرد.

اقترای تروتسکی درباره « مسلح کردن مجدد بلشویسم»، درباره «بلشویسم زدایی»، درباره تحول خودبخودی لنین به ایده تروتسکیستی «انقلاب مداوم»، به باصطلاح صعود «بحث ادبی» در پائیز ۱۹۲۴ منجر شد.

در چارچوبی که در آن تروتسکی، که به خاطر تجلیل از شخصیت خود تحریف آشکار تاریخ حزب را روا دانست، که نه تنها توسط استالین «شریر» مورد حمله قرار گرفت (آثار استالین: «تروتسکیسم یا لنینیسم؟» و «انقلاب اکتبر و تاکتیک‌های کمونیست‌های روسیه»، که ما قویاً خواندن آن‌ها را توصیه می‌کنیم)، بلکه همچنین متحدان آینده تروتسکی در «اپوزسیون متحد»، کامنف، زینوویف، بوخارین، رادیک و دیگران (درواقع، این آن‌ها بودند که رسماً این کارزار را شروع کردند).

بالین‌وجود، افسانه‌ای که توسط تروتسکی و نزدیک‌ترین همکارانش ایجاد شد، ثابت کرد که کاملاً چسبیده بود و اساس نظریه تروتسکیست‌ها را تشکیل داد، که مغرورانه خودشان را «بلشویک-لنینیست» می‌خواندند، با تأکید بر تداوم قطعی بین لنینیسم و ایده‌های التقاطی تروتسکی، که درواقع یک همسفر و راج انقلاب است.

اما، یکبار دیگر تأکید می‌شود که، در مورد رشد انقلاب بورژوا-دمکراتیک به یک انقلاب سوسیالیستی، هیچ رابطه‌ای بین تنوری «انقلاب مداوم» تروتسکی و تنوری (و پراتیک) لنین وجود ندارد.

## نتیجه گیری

خواننده ممکن است بپرسد، «خیلی خوب»، «ولی همه این بحث های نامفهوم از قرن گذشته، چه ربطی با زمان حال دارد؟»

واقعیت اینست که تحریف ها و دگرگونی های متعددی در هر دو، تئوری و پراتیک از نظریه «انقلاب مداوم» رُخ داده است که همچنان ادامه دارد، که عملاً بطور مؤثر از گسترش جنبش انقلابی جلوگیری کرده، و آنرا تضعیف می نماید، و با جیغ و داد زدن های فرا-انقلابی بجایی نمی رسد.

### ۳.۱ مسئله متحدان

تروتسکی، همانگونه ای که ما درک کردیم، هیچ نقش مستقلی برای دهقانان قائل نشد. برای تروتسکی، دهقانان قدرت مند هستند، اما ذاتاً توده ضدانقلابی هستند، که پرولتاریا فقط موقتاً از آنها جهت قبضه کردن قدرت سیاسی استفاده می کند. بعلاوه، در مسیر ساخت سوسیالیستی، پرولتاریا بناچار با دهقانان درگیر می شود، زیرا که بنابر عقیده تروتسکی، از طبیعت خرده مالکیت دهقانان بهیچ طریقی نمی توان جهت برپایی اقتصاد سوسیالیستی استفاده نمود.

از این بی اعتمادی تروتسکی به دهقانان و این که خود پرولتاریا نمی تواند با عناصر دهقانی کنار بیاید، ایده عدم امکان بنای سوسیالیسم در یک کشوری واحد مثل روسیه بطور ارگانیک پیروی می کند.

بعدها، حامی تروتسکی، پرنیوبراژینسکی از این ایده استفاده نمود، وقتی که وی در سال ۱۹۲۵، یک برنامه ضربتی از «ابصرصنعی شدن» (انباشت سوسیالیستی اولیه) را بر مبنای همان فرضیه ها درباره سرشت ارتجاعی روستا پیش نهاد کرد. این برنامه شامل دزدی معمولی دولت پرولتری روستا بود که طی سال های نپ (برنامه اقتصادی نو) «ثروت مند شده بود»، و تروتسکیست ها آنرا هیچ چیزی بیش از یک «مستعمره داخلی» (با همین اصطلاح!) نمی دانستند، جامعه ای از خرده بورژوازی روستا که از لحاظ تاریخی محکوم بمرگ بود که با آن بنفع طبقه کارگر می توان هر کاری کرد.

خود تروتسکی در سال های ۱۹۳۰، با همان فرضیه قبلی ادامه داد، و سقوط حتمی کارزار کُلِیکتیوازیسیون (اشتراکی) شوروی را پیش بینی کرد، که نمی توانست بر غرایز خرده مالکانه ظاهراً ازلی و پایان ناپذیر دهقانی غلبه نماید.

بهرحال، مسئله دهقانان تا حد زیادی مسئله دهقانان نیست، بلکه مسئله متحدان پرولتاریاست، مسئله استراتژی مبارزه انقلابی و تاکتیک های طبقه کارگر در پیاده کردن این اتحاد است.

تروتسکی، همانگونه که قبلاً اشاره گردید، در طرز برخورد نسبت به طبقات و اقشار غیر پرولتری، در مواضعی شبیه به مواضع لاسال ایستاد.

فردینالد لاسال، یک هگلی قدیمی، پرولتاریا را بعنوان تنها طبقه انقلابی در اجتماع می دید، که مخالف توده ضدانقلابی محیط اقشار دیگر اجتماعی بود. بر این اساس، با هیچ کدام از نمایندگان این توده ضدانقلابی نمی توان هیچ اتحاد اصولی داشت.

تروتسکی با روحیه متافیزیکی همانندی فکر می کرد، و به ضرورت تسلیم کامل و بدون قید و شرط دهقانان به پرولتاریا، تنها رهبر و سازمان دهنده انقلاب اشاره می کرد، که قبلاً در چارچوب انقلاب بورژوا-دمکراتیک بقدرت رسیده بود.

تروتسکی در انجام این کار، دکترین لنین درباره هژمونی پرولتاریا در انقلاب خلقی را تحریف کرد، که شامل تسلط شماتیک پرولتاریا بر دهقانان نیست، بلکه در کسب نقش رهبری طبقه کارگر بر اقشار دیگر (خرده بورژوازی، اقشار دهقانی) است که همچنین دارای قدرت انقلابی هستند. نقش سازماندهی طبقه کارگر در این صف آرای اقشار گوناگون اطراف خودش قرار دارد:

«از نظر دیدگاه پرولتری، برتری در جنگ نصیب کسی می شود که با انرژی تر می جنگد، کسی که هرگز شانس ضربه زدن بدشمن را از دست نمی دهد، کسی که همیشه حرف و عملش یکی است، کسی که رهبر ایدئولوژیک نیروهای دمکراتیک است، کسی که از هر نوع سیاست های نیمه کاره انتقاد می کند» (لنین، طبقه کارگر و دمکراسی بورژوایی).

«برتری طبقه کارگر (و نمایندگان) بانفوذ سیاسی آن بر عناصر دیگر جمعیت، یعنی پاکسازی دمکراسی آن ها (وقتی که دمکراسی موجود باشد) از ناخالصی های غیردمکراتیک است، یعنی انتقاد از محدودیت ها و کوتاه نظری تمام دمکراسی بورژوایی، یعنی مبارزه با کادیپتسم (اگر شما محتوای ایدئولوژیک پخش سخنرانی ها و سیاست های لیبرالی را اینگونه بنامید)، غیره و غیره.» (لنین، لغوطلبان ما).

بنابراین، پرولتاریا، که بعنوان یک طبقه اجتماعی علاقه‌مند به تبدیل انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی است، افشار غیرپرولتاری را تابع خودش نمی‌کند، بلکه آن‌ها را گرد خود جمع می‌کند، این افشار را از تمایلات ارتجاعی پاک می‌کند، این افشار را در هر مرحله تازه از توسعه بیش‌تر بسوی چپ سوق می‌دهد، افشار غیرپرولتاری را از اندوخته بورژوازی به ذخایر طبقه کارگر بازسازی می‌کند.

این برنامه تئوریک برای برتری پرولتاریا، فعل و انفعالات و تعامل طبقه کارگر با افشار غیرپرولتاری در مسیر رشد انقلاب بورژوا-دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی است.

و این برنامه تعامل بین پرولتاریا و افشار غیرپرولتاری در تحقق انقلاب دمکراتیک است، که بعد به انقلاب سوسیالیستی توسعه می‌یابد، و ما آنرا در نمونه‌های تاریخی متعددی مشاهده می‌کنیم.

با آغاز انقلاب اکتبر، در روند با ادامه انقلاب‌های پساجنگ در اروپای شرقی، و خاتمه یافتن با انقلاب‌های دمکراتیک خلقی در چین، کوبا، ویتنام، لائوس یا گرانادا در نیمه دوم قرن بیستم – ما در همه جا تصویر مشابهی از مبارزه جبهه‌های وسیع توده‌های مردمی برهبری پرولتاریا را جهت تحقق یک انقلاب دمکراتیک می‌بینیم.

در همه جا ما فرایند رشد پسایند انقلاب دمکراتیک به یک انقلاب سوسیالیستی را می‌بینیم، که با انزوای سیاسی و اقتصادی بخش ارتجاعی افشار غیرپرولتاری همراه است، درحالی‌که هم‌زمان عناصر انقلابی نزدیک به پرولتاریا را تحکیم می‌کند، و با آن یک اتحاد انقلابی قدرت‌مند شکل می‌گیرد.

این مسئله که چرا در بسیاری از این کشورها بنای سوسیالیسم کامل نشد، درحالی‌که دولت پرولتاری در قدرت باقی‌مانده است، مسئله‌ای دیگر است، که در هر مورد ویژه، با هر دو، هم مستقیماً با مشکلات سیاسی اقتصادی سوسیالیسم و هم با عامل ذهنی ارتباط دارد- یعنی کیفیت‌های تئوریک احزاب پرولتاری که بقدرت رسیده‌اند.

بهرحال، تاکتیک‌های لنینیستی رشد، اصل لنینیستی فعل و انفعالات و تعامل پرولتاریا با متحدان غیرپرولتاری خود در کسب قدرت، موضع لنینیستی درباره برتری پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک، خود حقیقتی است که با تجربه تاریخی ثابت شده است.

تروتسکیست‌ها در مقابل، با چشم‌پوشی از خرده بورژوازی، چشم‌پوشی از ذخایر پرولتاریای انقلابی بنمابندگی از طبقات غیرپرولتاری، بنام تأسیس «دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا»، بدون بحساب آوردن شرایط ویژه، و «فراانقلابی‌گری پرولتاری» در همه جا و همیشه باعث تضعیف جنبش انقلابی، و دشمنی با ذخایر بالقوه آن از طریق بی‌هوده‌گویی انقلابی، و شکست منتهی می‌شوند.

## ۳.۲ مسئله ماهیت انقلاب

لنین بارها خود تروتسکی را به چشم‌پوشی سرشت بورژوا – دمکراتیک انقلاب روسیه متهم کرد. چرا؟ برای این‌که تروتسکی و پارؤس – نویسنده‌های تئوری «انقلاب مداوم» – از پیش در مرحله دمکراتیک، مسئله انتقال قدرت سیاسی کامل به «دولت کارگران» ، یعنی به دولت پرولتاری، به دیکتاتوری پرولتاریا را مطرح کردند.

بدین معنی که، تروتسکی و پارؤس عوامانه از مرحله دمکراتیک (انقلاب) پریدند، با این تصور که از پیش در این مرحله، طبقه کارگر در یک‌چنین کشور زراعتی توسعه نیافته که روسیه بود، تمام قدرت را داشت که قدرت دولتی را بدست گیرد و دیکتاتوری نامحدود خودش را اعمال نماید. ساده لوحی این اندیشه نیازی به تفسیر ندارد.

در همین اثنی، بلشویک‌ها، برهبری لنین، مسئله پیروزی تدریجی طبقه کارگر توده‌های غیرپرولتاری، تعمیق تدریجی انقلاب دمکراتیک، «فرسودگی» تدریجی مرحله دمکراتیک را مطرح کردند که پس از آن انقلاب دمکراتیک را جهت رفتن به سوی یک مرحله جدید، مرحله سوسیالیستی پشت سر می‌گذارند، و از یکی به دیگری رشد می‌کند.

از لحاظ قدرت، همان‌گونه که قبلاً نشان داده شد، این فرآیند در گذار دیکتاتوری انقلابی – دمکراتیک کارگران و دهقانان، که نیازهای مرحله دمکراتیک را برآورده می‌سازد، مستقیماً به دیکتاتوری پرولتاریا، شکلی از قدرت پیش از انقلاب سوسیالیستی منعکس شده است.

تروتسکی و حامیان‌ش بهیچوجه محاسبه این تاکتیک‌ها را درک نمی‌کردند، تقسیم روند انقلابی به مراحل را انکار می‌کردند، از مشکلات متحدان پرولتاریا چشم‌پوشی می‌نمودند، و در هر بحران سیاسی، آستانه انقلاب سوسیالیستی را می‌دیدند و بر کسب فوری همه قدرت سیاسی پرولتاریا بتهایی اصرار داشتند.

تروتسکی و تروتسکیست‌ها امکان دیکتاتوری انقلابی – دمکراتیک، وجود چنین دیکتاتوری از نوع گذار را انکار می‌کنند، جنبش اجتماعی را صرفاً مکانیکی در روحیه تفکر ساده درک می‌کنند که «فقط دو طبقه وجود دارد، و هرآن‌که طرفدار این یکی نیست، حامی دیگری‌ست.»

تروتسکی و تروتسکیست‌ها در همه جا، از چین گرفته تا اسپانیا، شدیداً مستقیماً خواهان تغییرات سوسیالیستی، و قبضه کردن مستقیم قدرت سیاسی توسط کمونیست‌ها، تعمیق مستقیم «انقلاب اجتماعی» (در افراطی‌ترین تفسیر این مفهوم)، تأسیس مستقیم دیکتاتوری پرولتاریا، نادیده گرفتن کامل مراحل ویژه روند انقلابی، و کاملاً نادیده گرفتن ظرفیت خود پرولتاریا جهت تحقق برنامه انقلابی که ارائه شده است.

تروتسکی و تروتسکیست‌ها با جهش از روی مراحل، خواهان تأسیس قدرت شوراها در چین شدند، زمانی‌که کومین‌تانگ هنوز از پتانسیل انقلابی خود تضعیف نشده بود و کمونیست‌ها جهت مقابله با بورژوازی هنوز بشدت ضعیف بودند.

کمی بعد، وقتی‌که بالاخره کمونیست‌ها در یک جنگ مستقیم مسلحانه با کمپ ارتجاعی کومینگ‌تانگ درگیر شدند، و شروع به استقرار قدرت شوراها کردند، تروتسکی و تروتسکیست‌ها به «ماجرای‌های» چینی طعنه و کنایه زدند، و شعار کاملاً غیرضروری مجلس مؤسسان را مطرح کردند، هنگامی‌که جمهوری شوروی مناطق بیشتر و بیش‌تری از چین را تحت پوشش قرار می‌داد، در حالی‌که همچنان در مورد انقلاب «خفه شده چین توسط استالین» ناله و زاری میکردند.

تروتسکیست‌های حزب اتحاد مارکسیستی کارگران (POUM) در اسپانیا، کاملاً مشابه رفتار کردند: تروتسکیست‌ها در برابر یورش فاشیست، ضرورت دفاع از جمهوری انقلابی بورژوا-دمکراتیک را انکار کردند و با استفاده از گوش‌خراش‌ترین شعارهای انقلابی درباره سوسیالیسم، تمام تلاش‌های ممکن خودشان را بکار گرفتند تا در جبهه متحد ضدفاشیست تفرقه بیندازند.

تروتسکیست‌ها سعی کردند تا ارتش جمهوری‌خواه را نابود سازند، تلاش نمودند تا ارتباط تاکتیکی بین پرولتاریا و خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط را تضعیف نمایند، در نهایت سعی کردند که با متهم نمودن حزب کمونیست اسپانیا و اتحادیه‌های تحت کنترل آن به «رفرمیسم»، خود طبقه کارگر را تجزیه کنند. تروتسکیست‌ها بطور منطقی در ماه مه ۱۹۳۷، با آنارشیست‌ها در پشت بارسلونا به شورش مشترکی دست یافتند.

بهرحال، رهبری کنفدراسیون ملی کار آنارشیست یکروز بعد از بهبود «هیجان انقلابی»، با صدور فراخوانی خواهان برچیدن موانع و بازگشت به زندگی نرمال گشت، که بهمین دلیل تروتسکی مطلقاً دیوانه، در یکی دیگر از رساله‌های خودش («دوباره درباره علل شکست انقلاب اسپانیا»، کنفدراسیون ملی کار (CNT) و فدراسیون آنارشیست ایبری (FAI) را جهت «خدمت به بورژوازی»، جهت امتناع از اصلاحات فوری سوسیالیستی و مخالفت بی‌امان با «استالینیست‌های ارتجاعی» متهم کرد که پشت شعارهای غیرعملی در مورد مبارزه با فاشیسم قایم شده اند.

لازم بیادآوری‌ست که تاکتیک‌های جبهه متحد کارگران و جبهه ضدفاشیستی توده‌ای، که در سال ۱۹۳۵ توسط کمینترن علیه زمینه فاشیسم پیش‌نهاد شد، بهمین ترتیب توسط تروتسکی و تروتسکیست‌ها، و برخلاف اصول «انقلاب پرولتری» انکار شد.

تروتسکیست‌ها با قدرت مضاعف، ضرورت انجام انقلاب سوسیالیستی را فریاد می‌زدند، دور زدن از مرحله مبارزه علیه فاشیسم جهت دگرگونی‌های دمکراتیک، و مبارزه برای دمکراسی را بعنوان عقب‌نشینی از «خط انقلابی» در نظر می‌گرفتند.

چیزی‌که بسیار مضحک است، این واقعیت است که خود تروتسکی قبلاً بر ادامه تاکتیک جبهه متحد کارگران که توسط کمینترن در سال ۱۹۲۱ اتخاذ شده بود، اصرار داشت، ولی این امر بخاطر ماهیت ارتجاعی نخبگان سوسیال‌دمکرات در سال ۱۹۲۴ در راه «وحدت از پائین» دوباره اصلاح شده بود.

تروتسکی در مخالفت با این «وحدت از پائین»، تا آنجا پیش رفت که خواهان «وحدت تاکتیکی» انترناسیونال‌های دوم و سوم شد، که در آن‌زمان با توجه به این‌که سوسیال‌دمکرات‌ها شدیداً ضدکمونیسم بودند، بیش از یک توهم نبود. بعلاوه، تروتسکی در انتقاد از کمینترن و حزب کمونیست آلمان این مورد را مطرح کرد که گویی انترناسیونال کمونیستی مستقیماً هر شکلی از وحدت عمل ضدفاشیستی با کارگران سوسیال‌دمکرات را به امر استالین ممنوع می‌کند.

چنین ادعاهایی ازحقیقت دور بود: همین بس که گفته شود پس از این‌که دولت سوسیال‌دمکرات(!!!) در سال ۱۹۲۹ «جبهه پوسیده» را فدغن نمود، جانشین آن، «لیگ مبارزه با فاشیسم»، در سال ۱۹۳۰ با هدف اصلی متحد کردن کمونیست‌ها و کارگران سوسیال‌دمکرات جهت مبارزه ای نیرومند علیه «پیرهن قهوه ای‌ها» بوجود آمد.

در ماه مه سال ۱۹۳۲، لیگ مبارزه با فاشیسم به «اقدام ضدفاشیستی» معروف تغییرنام یافت- بک جنبش میلیتانت وسیع و همانند طراحی شد که کوشش‌های کمونیست‌ها، سوسیال‌دمکرات‌ها، و کارگران غیرحزبی را جهت مقاومت علیه فاشیسم متحد کند.

تروتسکی هرگز به فراخوان‌های حزب کمونیست به رهبری حزب سوسیال‌دمکرات جهت اعتصاب‌های عمومی علیه هجوم فاشیسم (در ژوئیه ۱۹۳۲ و ژانویه ۱۹۳۳) اشاره ای نمی‌کند، که چرا توسط رهبران سوسیال‌دمکرات(اس پی دی) بعنوان «تندرو وافرادی» رد شدند، و یا این‌که سعی می‌کند که تصویری از بی‌بصیرتی کامل سیاسی کمونیست‌های آلمان و جنبش کمونیست بین‌الملل را بتصویر بکشد.

بهرحال، به محضی که جنبش کمونیستی جهانی علنا به تاکتیک‌های جبهه ضدفاشیستی توده ای روی آورد، تروتسکی و تروتسکیست‌ها ناگهان دیدگاه‌های خودشان را کاملا تغییر دادند.

با درهم آمیختن اصول تاکتیکی کمینترن مبنی بر جبهه متحد کارگران و جبهه توده ای ضدفاشیستی با درگیر کردن بخش‌هایی از خرده بوروازی و بخش‌هایی از بورژوازی متوسط مخالف فاشیسم، و با سکوت از ذکر اصرار کمینترن، حتی در یک ائتلاف تاکتیکی با رفرمیست‌ها و نیروهای بورژوازی، جهت حفظ استقلال و تحکیم کار افشای این نیروها، تحریف معنای وجود خود جبهه مردمی (بعنوان ائتلافی موقت جهت مخالف با فاشیسم) و ماهیت یک دولت ضدفاشیست احتمالی (همان‌گونه که دیمیتروف بدان اشاره کرد، که نمی‌تواند مشکلات کارگران را بدون وجود یک دیکتاتوری سوسیالیستی حل کند)، تروتسکیست‌ها با قدرت مضاعف شروع این به ادعا نمودند که «فراکسیون استالینیستی به ایده های مارکسیسم انقلابی خیانت کرد»، و «میهن پرستی سوسیالیستی» و «جنبش انقلابی را به اطاعت از بورژوازی جار می‌زند».

تاریخ همه چیز را در جای خودش قرار داده است. تجربه ثابت کرده است که داد و قیل های «فرانقلابی» حامیان انقلاب پرولتری فوری، که احتمال تغییر یک دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک، به دیکتاتوری سوسیالیستی طبقه کارگر را رد می‌کنند، به یک شکست مفضحانه سیاسی کامل ختم می‌شوند.

در مقابل، تاکتیک‌های بلشویکی که روند انقلابی را به مراحل تقسیم می‌کند، و هر یک وظایف خاص خودش را با ذخایر و اهداف خاص خودش انجام می‌دهند، ثابت و کارآمدی خودش را ثابت نموده است.

این امر نه تنها پیروزی پساچنگ جبهه های توده ای ضدفاشیست در کشورهای اروپای شرقی (چکسلواکی، بلغارستان، آلبانی، لهستان، یوگسلاوی، مجارستان و رومانی) را اثبات می‌کند، جایی که احزاب کمونیست از طریق تاکتیک‌های انزوی تدریجی و تخریب سیاسی مخالفان طبقاتی جبهه ها بطور سیستماتیک بسوی تأسیس دیکتاتوری پرولتاریا از طریق رشد دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پیش می‌روند.

این امر با تجربه کشورهای آسیایی (چین، کره شمالی، ویتنام، لائوس، و کامبوج) ثابت شده است، جایی که احزاب کمونیست، دوباره با استفاده از همان اصول تاکتیکی، رهبری روند انقلابی را کسب کرده اند، اما بدلیل عامل ذهنی (یعنی کیفیت های ساختارهای حزبی) و انواع شرایط عینی که اوضاع را به تأسیس یک دیکتاتوری سوسیالیستی برسانند، موفق نبوده اند.

این امر با تجربه کوبا ثابت شده است، جایی که انقلاب آزادیبخش ملی نیز از طریق مرحله دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک چند طبقه به انقلاب سوسیالیستی تبدیل می‌شود.

در خاتمه، ما در برابر خود تجربه گرانادا، نیکاراگوئه، گینه بیسائو، اتیوپی، آنگولا، موزامبیک، و افغانستان را داریم، جایی که انقلاب های آزادیبخش خلقی دموکراتیک نیز بر رهبری کمونیست‌ها بود، که ائتلاف گسترده ای از اقشار گوناگون غیرپرولتری فراهم آمدند، اما روند انتقال به دیکتاتوری سوسیالیستی - بعزت عدم توسعه این کشورها، فشار امپریالیسم، و باز هم عامل ذهنی - با شمار زیادی مشکلات روبرو شدند، که به بهترین نحو حل نشدند، و در نتیجه آن حتی وظایف مرحله دموکراتیک بطور کامل حل نگردیدند.

### ۳.۳ بی پرنسپی

قبلا، بارها اشاره کرده ایم که ایده‌های تروتسکی در مورد نقش پرولتاریا عموماً شبیه با نظرات فردینالد لاسال، «پدر سوسیال دموکراسی» آلمان است. همان‌گونه که قبلاً ذکر شد، پرولتاریا برای لاسال تنها طبقه انقلابی بود؛ تنها پرولتاریا حامل ایده های ناب دولت بود؛ دولتی مطلق که وظیفه اش آموزش و پیشرفت بشر در مسیر آزادی‌ست.

و در ارتباط با پرولتاریا، همه طبقات و اقشار دیگر جامعه سرمایه داری بطور کامل بعنوان یک توده بی شکل ارتجاعی بنظر می‌رسند، که دنباله روی بورژوازی هستند. «در نقد برنامه گوتا»، مارکس چند خطی را به انتقاد این موضع اپورتونیستی اختصاص داد، و اشاره نمود که لاسال چنین ایده های «فراپرولتری» را «فقط بمنظور توجیه ائتلاف با مخالفان مطلق گرا و فنودالی خود علیه بورژوازی» پیش‌نهاد می‌کند.

بعبارت دیگر، از آنجاییکه بورژوازی (از جمله دهقانان کارگر)، همراه با ارباب های فنودال و بورژوازی، یک توده منسجم کاملاً ارتجاعی هستند، چرا با ارباب های فنودال علیه بورژوازی ائتلاف نکنند؟ هردو، هم ارباب های فنودال و هم دهقانان، توده های ارتجاعی هستند، در نتیجه تفاوتی ندارد که پرولتاریا باید با چه کسی ائتلاف کند.

بدین‌سان، لاسال بدنبال جانیشینی تاکتیک‌های انقلابی طبقه کارگر، ساخته شده بر مبنای درک دیالکتیکی از جنبش تاریخی، با شکلی از فلسفه عمل‌گرایی یسوعیون - عضوی از فرقه مذهبی انجمن عیسی بود.

تروتسکی درواقع، به این‌چنین موضع عمل‌گرایانه ای چسبیده بود، و حرکت خودش را در مسیر بی‌پرنسپی مطلق سوق داد. بی پرنسپی، با این ادعا طراحی شده بود که فقط تروتسکی و وی به‌تنهایی جهت اهداف طبقه کارگر گام برمی‌دارد، و بنابراین، همه

ابزارها جهت اثبات ایده‌های تروتسکی از جمله در نبرد با حریف اصلی وی در فرم «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی استالین» مجازند.

بنابراین، تروتسکی در سال ۱۹۳۴، تاکتیک کاملاً ابلهانه، بی‌فایده، و اساساً اپورتونیستی «انترسیم» را مطرح کرد، که عبارت بود از نفوذ اعضای کوچک و غیرمؤثر گروه‌های تروتسکیستی در ورود به درون سازمان‌های سیاسی توده‌ای (سوسیال دمکرات و «استالینیست») تا بتوان آن‌ها را از درون «تسخیر کرد».

این «جاسوس بازی» که هیچ رابطه‌ای با درک مارکسیستی از مبارزه سیاسی نداشت، طبیعتاً باشکست روبروگشت.

از این بازی جاسوسی که نیز در جهت اجرای اهداف دکترین تروتسکیستی است، بی‌پرنسیپی سیاسی در فرم بلوکه کردن مطلق هر نیرویی در نبرد سرچشمه می‌گیرد، که در سرشت خودش التقاطی و متناقض است. بی‌پرنسیپی سرچشمه انشعابات دائم و بی‌پایان در درون اردوگاه تروتسکیستی است.

تروتسکیست‌ها، هیچ خط سیاسی منسجم غیر از تنفر از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و «استالینیسم»، که ریشه کل امراض خلقت است، ندارند و بدون استراتژی یا تاکتیک‌های انقلابی (آن‌ها را با شعارهای توخالی فریاد زدن و طرح‌های جدا شده از واقعیت جایگزین کرده اند)، تروتسکیست‌ها بصورت ارگانیک نمی‌توانند هیچ تشکیلات قابل دوامی بنا کنند.

این بی‌تفاوتی اپورتونیستی، مانند وحدت کلاسیک تروتسکیستی بین «چپ» و «راست»، آمیخته با

دفاع از اصول پلورالیسم بورژوایی (یک «دمکراسی درون حزبی» ویژه با فراکسیون و برنامه‌های جداگانه)، زمینه‌ای مساعد جهت فساد خود جنبش تروتسکیستی ایجاد می‌کند.

رشته شکست‌های مداوم سیاسی و تشکیلاتی که تروتسکیسم را از زمان شکل‌گیری همراهی کرده است، تروتسکیسم و تروتسکیست‌ها را بیش‌تر و بیش‌تر در امتداد مسیر تجسس بی‌پرنسیپی و پانیک جهت حداقل حمایت اجتماعی از جنبش ملال انگیزشان سوق داده است.

در این مسیر «انحلال مداوم»، فعالین جنبش تروتسکیستی، که همه نقاط بازگشت را از دست داده اند، به این امید که فریاد «دستور کار چپ» خودشان را به معنای واقعی کلمه در هر اقدام عمومی، صرف‌نظر از گرایش سیاسی یا مبنای ایدئولوژیک آن معرفی کنند، با عجله تمام هجوم می‌آورند، اما هیچ جایی پیروز نمی‌شوند.

بدین ترتیب، از دیرباز ویژگی‌های گروه‌های تروتسکیست، نیمه تروتسکیست و شبه تروتسکیستی، ماجراجویی، پلورالیسم در بدترین مضمون، و خیال‌پردازی‌های ساده لوحانه «فرا انقلابی» بوده است. این خصوصیات از تئوری «انقلاب مداوم» نشأت گرفته است، که بنظر می‌رسد هیچ کسی از جزئیات آن آگاه نیست.